[مقدمه 2](#_Toc401779049)

[فرع هفتم 2](#_Toc401779050)

[مختار استاد 3](#_Toc401779051)

[نسبیت بحث 3](#_Toc401779052)

[استصحاب 4](#_Toc401779053)

[جمع­بندی 4](#_Toc401779054)

[فرع هشتم 4](#_Toc401779055)

[مختار استاد 5](#_Toc401779056)

[جمع­بندی 5](#_Toc401779057)

[فرع نهم 6](#_Toc401779058)

[مختار استاد 6](#_Toc401779059)

[فرع دهم 6](#_Toc401779060)

[مختار استاد 7](#_Toc401779061)

[نسبت غش و کذب 7](#_Toc401779062)

مقدمه

گفتیم ملاک در صدق حرمت غش این است که مشتری و طرفی که عیب از او مخفی می­شود جاهل باشد؛ اما اگر عالم باشد غش صادق نیست یا اگر غش صادق باشد ادله انصراف دارد و حرمتی در آنجا نیست ولو طرف به ظاهر شکل را به نحوی درست می­کند که گویا عیبی نیست. پس درصورتی‌که این فروشنده و کسی که در مقام اخفاء بر­آمده بداند که او عالم به قصه است مانعی ندارد ولو اینکه ظاهر را طور دیگری نشان می­دهد ولی چون عالم است مانعی ندارد. البته اگر نداند که عالم است و فکر کند که جاهل است ولی درواقع عالم است تجری کرده است. به‌هرحال در جایی که طرف آگاه به عیب و نقص موجود در این امر است، ظاهر را درست کردن و بدون عیب نشان دادن اشکال ندارد برای اینکه طرف آگاه است.

فرع هفتم

آیا در اینجا ملاک جهل شخصی است یا جهل نوعی؟ توضیح این مسئله این است که گاهی عیبی که اخفا می­شود غالباً در عرف ظاهر است و معمولاً می­فهمند و چیزی مخفی و مجهول نیست اما نزد شخصی که طرف معامله قرار دارد مجهول است ولو اینکه دیگران به سهولت می­فهمند که معیوب است ولی این به خاطر کودن بودن یا غفلت توجه ندارد. او جاهل است ولی این عیب **ما یجهل نوعاً و عرفاً** نیستبلکه **یجهل المشتری شخصاً** است. اینکه کسی یک جعبه پرتقال یا کیوی برمی‌دارد معمولاً همه می­دانند رویش بهتر از پایینش است. این الان متداول است و همه می­فهمند ولی این شخص به دلایلی نمی­داند و واقعاً فکر می­کند که همه­اش این‌طور است. یا بر عکس جایی که شخصی به خاطر زکاوتش خیلی از چیزها را می­فهمد ولی عرف آنها را نمی­فهمد. مثلاً در این معامله­ای که انجام شده است غالب و متوسط مردم متوجه این عیب در این مسئله نمی­شوند ولی او به خاطر اینکه کارش این است و یا آدم تیزی است با یک نگاه عیب را در می­آورد ولی معمولاً مردم این را نمی­فهمند. بین جهل **ما یجهل شخصاً** و **ما یجهل نوعاً** عموم و خصوص من وجه است. گاهی عیبی را مخفی می­کند و امر معیوب را خوب وانمود می­کند در حالیکه این واقعیت مجهول است هم برای این شخص و هم غالب مردم نمی­فهمند. مثلاً یک لیوان آب در شیر ریخته است که نه مردم می­فهمند و نه او می­فهمد. اینجا ماده اجتماع است و جهل شخصی و نوعی. گاهی ایندو از هم جدا می­شوند ولی غالب مردم می­فهمند یا اینکه او می­فهمد و غالب مردم نمی­فهمند آنوقت سؤال این است که صدق غش و اطلاق ادله و دلیل حرمت غش در ملاک جهل شخص است یا جهل نوعی یا هر دو باید؟

مختار استاد

به نظر می­آید که باید اینجا ملاک را جهل شخصی قرار دهیم. سه احتمال است که ملاک جهل شخصی یا ملاک جهل نوعی باشد: یا اینکه ملاک اجتماع کلیهما باشد. به نظر می­آید ظاهر ادله و متفاهم عرفی جهل شخصی است. جایی که طرف نمی­داند و او مخفی می­کند ولو اینکه غالب مردم می­فهمند که سر این بنده خدا کلاه می­گذارد مثلاً آدم کم هوشی یا متوسط الحالی است که سر او کلاه می­رود ولو اینکه این معامله نسبت به آدم معمولی یا آدم پرفهمی غش نیست برای اینکه می­فهمد. لذا به نظر می­آید ادله انحلال پیدا می­کند به هر دو مورد و در هر مورد صدق غش این است که **یظهر ما لایضمر** به حیثی که او هم متوجه قصه نیست ولو اینکه شأنش این است که نوع مردم این را می­فهمند ولی او نمی­فهمد. البته ممکن است کسی احتمال دهد که جمع ایندو است یعنی در جایی غش صدق می­کند که شخص او و غالب مردم نفهمند. آن طرف هم این‌طور است که اگر نوع نمی­فهمد ولی او می­فهمد و توجه دارد صدق غش نمی­کند. این غش شخصی است یعنی جهل و علم شخصی ملاک است نه عرفی. این ظاهر و متبادر از صدق مفهوم غش است که در مقام صدق، جهل و علم نوعی دخالت ندارد بلکه باید ببینیم شخص او چه تلقی از این معامله دارد.

نسبیت بحث

اگر او بفهمد که این عیب را دارد ولو اینکه هیچ کس نفهمد غش نیست و اگر او نفهمد ولو همه بفهمند غش است؛ و لذاست که اخفاء یک عیب ممکن است برای کسی غش شود و نسبت به دیگری غش نباشد و نسبی شود چون تابع جهل شخصی است نه جهل نوعی. این شخص اگر همین معامله را با آدمی هوشمند زرنگی انجام دهد غش نیست برای اینکه او می­فهمد. در فعل او جهل شرط است لذا اگر او بداند مخفی کاری نیست. بحث علم غیب را کنار بگذارید. مثلاً ماشینی که موتورش پیاده شده است را طوری نشان می­دهد که آکبند است و به من می­فروشد و من چون اطلاع ندارم غش است ولی وقتی به شما می­فروشد که آگاه هستید غش نیست چون می­داند که می­فهمید. اگر فکر کند جاهل است تجری است. اگر بداند او عالم است اشکالی ندارد مگر اینکه در قول کذب باشد. ظاهر را طوری نشان می­دهد که گویا پیچ ماشین هم باز نشده است در حالیکه باز شده و این طرف چون نمی­فهمد صدق غش می­کند ولی نسبت به آقایی که در خرید و فروش ماشین مهارت دارد و با نگاه می­فهمد غش نیست ولو اینکه این‌طور وانمود کرده است الا اینکه مستلزم کذب باشد یعنی در سخن بگوید این ماشین آکبند است و هیچ تغییری در آن ندادم و الا اگر سخنی نباشد و ظاهر را این‌طور نشان دهد، صدق غش نمی­کند.

استصحاب

اگر معلوم نیست استصحاب جهل می­کند. از نظر ظاهری گناه می­کند. نمی­داند که او عالم به این است یا نیست می­گوید یک وقتی عالم نبوده است و الان هم عالم نیست لذا استصحاب جهل می­کند آنوقت نتیجه­اش این می­شود که اینجا غش است. پس اگر بداند او جاهل است غش می­شود و اگر نداند غش نیست. اگر شک کند که جاهل است یا جاهل نیست یا استصحاب جهل می­کند و غش می­شود اگر هم گفتیم استصحاب اصل مثبت است که ظاهراً اصل مثبت است آنوقت استصحاب در مرتبه بعد می­آید که نمی­داند این غش است یا غش نیست و اصل این است که غش نیست. جهل همان استصحاب است نمی­داند که او عالم است یا جاهل است می­گوید اصل جهل است یعنی استصحاب جهل. استصحاب اصل مثبت است. چون می­خواهد این مفهوم را بگوید این ترتب عقلی بر آن است که او جاهل است پس این غش است. ترتب غش بر جهل ترتب شرعی نیست ترتب عقلی است و لذا اصل مثبت می­شود.

جمع­بندی

یا می­گوییم مفهوم غش صادق نیست یا اینکه اگر مفهوم هم صادق باشد منصرف است؛ بنابراین گفتیم که تقوم صدق غش به جهل مشتری است. جاهل که باشد صدق غش می­کند و الا اگر می­داند و هر چقدر او ظاهر کاری کند غش نیست یا مفهوماً غش نیست یا ادله از این انصراف دارد. خدعه و فریب و نیرنگ هم این‌طور است و لذا در مقام دیپلماسی غش و خدعه نیست چون طرف می­فهمد که این دروغ می­گوید. در فرع هفتم مطرح کردیم که ندانستن شخصی او مقوم موضوع غش و حکم غش است یا ندانستن نوعی و شأنی کافی است؟ چون اینها از هم جدا می­شوند و جدایی در آدم غبی و زکی است. آدم غبی چیزی را که نوعاً مردم می­فهمند نمی­فهمد ولی آدم زکی چیزی که نوعاً مردم نمی­فهمند می­فهمد. ما گفتیم ملاک نوعی است یا شخصی یا جمع این دو. ظاهر این است که ملاک جهل جهل شخصی است یعنی حساب و کتاب با این است. اگر او می­فهمد غش نیست ولو اینکه دیگران نفهمند و اگر او نمی­فهمد ولو اینکه همه اهل عالم بفهمند غش است.

فرع هشتم

بعضی احتمال داده­اند و گفته­اند که غش در جایی صادق است که آگاهی به آن نقص و عیب مخفی داشته شده اختصاص به غاش داشته باشد و اما اگر اختصاص به خود غاش ندارد و دیگران هم متوجه می­شوند غش نیست. معنای این سخن این است که گاهی شخصی که معامله­ای را انجام می­دهد و چیزی را می­فروشد و عیبی را مخفی می­کند و معیوب و ناقصی را تام و کامل وانمود می­کند، این عیب چنان مخفی است که فقط خود او می­فهمد و کس دیگری نمی­فهمد ولی گاهی این عیب چیزی است که دیگران هم می­توانند بفهمند. پس این دو نوع است یک وقت عیبی که مخفی می­کند **لا یعرف الا من قِبَلِه** مثلاً خودش بوده و کسی نبوده و در یک ظرف شیر یک لیوان آب ریخته که این لیوان آب را کسی نمی­فهمد و عیب مخفی است طوری که **لا یعرف هذا العیب احد الا الغاش؛** اما گاهی کسان دیگری هم با دقت می­توانند بفهمند. بعضی احتمال داده­اند که صدق غش در جایی است که **لا یعرف العیب من قبله** باشد و اما جایی که **یعرف العیب من قبل الاخرین** ولو اینجا او نمی­فهمد ولی دیگران می­فهمند غش نیست.

مختار استاد

به نظر می­آید که در صدق غش فرقی نمی­کند که فهم و آگاهی به عیب موجود فقط مخصوص خود غاش باشد؛ یعنی کاری انجام داده است که کسی نمی­تواند بفهمد یا اینکه چیزی است که دیگران هم می­توانند با دقت و آزمایشی بفهمند. فهم دیگران می­توانند به شکل عادی و معمولی یا با اختبارات در جهازات اختباریه و آزمایش امثال اینها باشد. اگر دیگران هم می­توانند بفهمند یا حتی غالب مردم هم نمی­فهمند ولی کسی هست که بفهمد باز هم غش صدق می­کند و وجهی ندارد بگوییم غش مربوط به آنجایی است که **لا یعرف العیب الا الغاش**. آنجایی که یعرف العیب غیر از او و اهل فن هم می­فهمند صدق غش می­کند چون در ذهن قائل این است غش اخفائی است که فقط خودش می­داند در حالیکه این دخالت ندارد؛ بنابراین امر هشتم این است که آیا در صدق غش شرط است که **لا یعرف العیب الا من قِبل البایع** باشد یا اینکه نه ولو اینکه غیر از او اهل فن دیگری هم این عیب را می­فهمند باز غش صادق است. احتمال داده شده است که اولی است ولی حق و ظاهر دومی است یعنی آنچه که عیب را مخفی می­کند و طرف هم متوجه نمی­شود غش است حال یا خودش تنهایی این عیب را می­فهمد یا اینکه عیب در آزمایشگاه معلوم می­شود و اهل فنی آن را روشن می­کنند. پس در آن **لا یعرف العیب الا من قبله** شرط نیست بلکه اگر دیگران هم بفهمند این‌طور است.

جمع­بندی

امر هفتم و هشتم مکمل هم هستند و درواقع به یک شکلی شاید کمی مقدم بر آن باشد؛ یعنی اینجا می­گوییم لازم نیست عیب را کسی نداند مگر خود او. دیگرانی هم ندانند و بتوانند بفهمند غش صادق است. در امر قبلی گفتیم که جهل شخصی ملاک است نه نوعی و لذا اگر غالب مردم می­فهمند و او نمی­فهمد باز صدق غش می­کند. این هم بحث دیگری است که اینجا صادق است. البته اینجا غالباً یا به لغت استناد می­کنیم یا اینکه به انصرافات و ارتکازات عرفی تمسک می­کنیم. دلیل لفظی در خیلی از این موارد نبود. در بحث هشتم بحث این است که در غش **لا یعرف العیب الا من قبل البایع**. چون مخفی می­کند یعنی خودش می­داند و طور دیگری نشان می­دهد حال آیا شرط است که فقط خودش بداند یا اینکه دیگران هم اگر بدانند کافی است؟

فرع نهم

گاهی نقصی که در این امر موجود است و او آن را تام وانمود و اخفاء نقص می­کند خود غاش ایجاد کرده است و گاهی عیبی است که او ایجاد نکرده است و از قبل بوده و او به دست آورده و الان مخفی می­کند. مثلاً یک وقتی شیر مخلوط به آب را خودش درست می­کند ولی طوری وانمود می­کند که طرف فکر میکند که این شیر الان دوشیده شده است و مخلوطی ندارد و گاهی دیگری این آب را در شیر ریخته و او می­خرد و می­فروشد یعنی حالت واسطه دارد. همیشه این‌طور نیست که عیبی را که مخفی می­کند خود ایجاد کرده باشد گاهی این‌طور نیست و او یک واسطه است ولی می­داند که این نقص ایجاد شده است و او طوری نشان می­دهد که گویا شیر خالص است یا این ماشین آکبند است. حال آیا بین ایندو فرقی است یا نه؟

مختار استاد

 به نظر می­آید بین ایندو تفاوتی نیست. آنجایی که خود او این کار را کرده ممکن است بگوییم معصیت بیشتری دارد یا نه ولی خیلی واضح نیست گرچه در صدق عنوان و حرمت غش در مقام معامله فرقی نمی­کند که خود **نفس البایع احدث العیب و النقص و اخفاه فی مقام البیع** یا اینکه **یبیع و یخفی العیب الذی کان موجوداً** یعنی بواسطه غیر ایجاد نکرده است ولی می­داند و الان اخفاء می­کند. گرچه دروغ به قول است ولی از این حیث فرقی نمی­کند. عیبی را مخفی می­کند **اظهر خلاف ما اضمر** که وجود داشته بیده یا بید الغیر. فرقی نمی­کند نه در صدق لغوی و نه در صدق ارتکازی و عرفی. این‌طور نیست که بگوییم اگر خودش ایجاد کرده است صدق غش می­کند اما اگر واسطه است و از کس دیگری خریده و انجام می­دهد صدق نمی­کند و هیچ فرقی در این جهت ندارد.

فرع دهم

گاهی اخفاء عیب، بالقول است و گاهی بالفعل؛ یعنی در مقام معامله گاهی تعریف می­کند و می­گوید که این ماشین صفر کیلومتر است و یا شیر خاص است و... در حالیکه این‌طور نیست یعین اظهار اخفاء قولی است. گاهی اظهار فعلی است یعنی چیزی نمی­گوید ولی فضا را طوری نشان می­دهد که طرف کاملاً حس می­کند که ماشین صفر کیلومتر می­خرد بدون اینکه یک کلمه بگوید ولی در مقام و آرایش مقام معامله و چینش بحثها طوری است که چنین فکر می­کند.

مختار استاد

در این جهت به نظر می­آید فرقی ندارد و هر دو غش است. آنچه مهم است این است که لغت و یا ارتکاز ما بیش از این نیست که غش اخفاء عیب است و **اظهار خلاف ما اضمر** **و** **الاظهار هذا یکون إما بالقول و إما بالفعل.** گاهی **مانعة الجمع** است و گاهی هر دو یعنی طوری نشان می­دهد و می­گوید که اخفاء است لذا هر دوی اینها قطعاً مصداق غش است. البته این نکته را باید توجه داشته باشیم که در جایی که بگوید کذب در آن است یعنی علاوه بر غش عنوان کذب هم صادق است و لذا اگر طرف می­داند ولی او می­گوید این ماشین صفر کیلومتر است اینجا عنوان غش صادق نیست ولی کذب است؛ بنابراین در جایی که قولی باشد کذب است چون فعل را طوری نشان می­دهد که درواقع نیست. بعداً می­گوییم معلوم نیست کذب این موارد را بگیرد. کذب وصف قول است اما در مورد فعل کذب غیر صادق است. این روی مبنایی است که کذب اختصاص به قول دارد.

نسبت غش و کذب

بنابراین هر دو نوع اخفاء به قول و فعل مشمول حرمت غش است اما جایی که بالقول باشد علاوه بر حرمت غش حرمت کذب هم هست و به عبارت دیگر می­شود بگوییم که بین عنوان کذب که وصف قول است و غش که وصف آن اخفاء در مقام عمل است عموم و خصوص من وجه است. گاهی هم کذب است و هم غش. آنجایی که می­گوید این ماشین صفر کیلومتر است و طرف هم نمی­داند این مورد هم غش است و هم کذب. گاهی غش است ولی کذب نیست آنجایی که نمی­گوید ولی این‌طور وانمود می­کند. گاهی هم کذب است ولی غش نیست آنجایی که طرف می­داند که این عیب دارد ولی او به دروغ می­گوید که این صفر کیلومتر است که اینجا فقط حرمت کذب است. واسطه دو نوع است گاهی واسطه بایع نیست و مال مربوط به کسی دیگر است و او فقط می­فروشد. این بحث دیگری دارد اما واسطه­ای که ما اینجا می­گفتیم این است که خریده و مالک شده و فروشنده است. مثلاً وانمود می­کند که به عنوان شیر خالص می­فروشد و طرف هم نمی­داند لذا صدق غش می­کند ولو اینکه او آب را در شیر نریخته است. مثل اینکه شما ماشینی را که صد هزار کیلومتر کار کرده است به عنوان ماشینی که پنج شش هزار کیلومتر کار کرده خرید و مالک شد. طرف طوری نشان می­دهد که کمتر رفته یعنی این‌طور نباید وانمود کند.